

پاسخ ۷۱

سر دبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com دوم فوریه ۲۰۰۹

تولد نئوتوده‌ایسم در سیاست ایران؛

کمونیزست‌ها در دادگاه لیبرالیسم چپ
کوروش مدرسی

متن کامل

(بخش اول و دوم)

(بخش اول این بحث قبلاً در نشریه پاسخ منتشر شده و بخش دوم برای اولین بار انتشار پیدا می‌کند.)

فهرست

بخش ۱

مقدمه

خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

بخش ۲

مقدمه:

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

کمونیزست‌ها و تاکتیک

آذرین – مقدم و مبارزه سیاسی

آذرین – مقدم و “پارادایم” سندیکالیسم “آمریکائی”

آذرین – مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در شکل‌های اجتماعی

آذرین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

کومه له و “پارادایم” نئوتوده‌ایسم

پاسخ،

به مسائل

انتقادات و

مباحثی می

پردازد که

درباره سیاست‌های

حزب حکمتیست

طرح میشود

پاسخ همچنین

نقد تمام

گرایش‌ها، سنت‌ها،

جنبش‌ها و خط و

خطوط سیاسی

مختلف را امر

خود میداند

به دلیل اشکال فنی در
سایت نشریه پاسخ، برای
دریافت شماره‌های ۶۲ به
بعد لطفاً به آشیو سایت
ایران تلگراف و حزب
حکمتیست مراجعه کنید.

تولد نئوتوده ایسم در سیاست ایران

کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ

کوروش مدرسی

بخش اول و دوم

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان "کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۸ - ۲ تیر ۱۳۸۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کوروش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترس هستند. این متن به همت محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

فهرست

بخش ۱

مقدمه

خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

بخش ۲

مقدمه:

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

کمونیست ها و تاکتیک

آخرین - مقدم و مبارزه سیاسی

آخرین - مقدم و "پارادایم" سندیکالیسم "آمریکائی"

آخرین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در شکل های اجتماعی

آخرین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

کومه له و "پارادایم" نئوتوده ایسم

بخش اول

مقدمه

عنوان اعلام شده بحث امروز "کمونیستها در دادگاه لیبرالیسم چپ است". می خواستم عنوان جدیدتر و گویاتری برای آن پیشنهاد کنم: "تولد نئوتوده ایسم در سیاست ایران". توضیح خواهم داد که جریان آخرین - مقدم یک جریان کاملاً توده ایستی است گرچه هنوز به موقعیت حزب توده نرسیده است. لذا برخورد به این جریان و مبارزه علیه مبانی فکری و نتیجه گیریهای سیاسی اش مهم است.

در این جریان ایرج آخرین نقش تنورسین را بازی می کند و رضا مقدم هم، اگر بخواهیم لطفی به او کرده باشیم، نقش رضا مقدم این جریان: آدم سطحی و به اصطلاح "جاهل". جریان آخرین - مقدم همراه با دو خرداد متولد شد، نسخه به اصطلاح مارکسیستی آن بودند و تا کنون بیشتر اساساً یک جریان "انتلکی" بوده است که مبارزه سیاسی را با نوشتن جزوات آموزشی اشتباه گرفته و تا به حال ما به ازاء سیاسی قابل توجهی نداشته است. تحولات جدید سیاسی در ایران: فروکش جنبش سرنگونی و دست بالا پیدا کردن یک کمونیسم دخالتگر برای کالای اینها مشتری فراهم کرده است. خریداران درآمده ای برای کالای اینها پیدا شده اند. دو خردادی های چپ، کمونیست های عقیم، چپ هایی که رسالت خود را در منفعل نگاه داشتن اعتراض کمونیستی طبقه کارگر یافته اند مشتری های حاضر و آماده اینها هستند. وجود چپ اکتیو و دخالتگر، آنتی چپ وقیح را برای سنت های بورژوائی ضروری کرده است.

این جریان تولد جدید خود را با حمله ای وقیحانه به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، به کمونیسم دخالتگر و بویژه به حزب حکمتیست، آغاز کرد. موضع اینها که ابتدا در نوشته بی امضائی در سایت "تریبون مارکسیستی" منتشر شد و سپس از جانب ایرج آخرین و رضا مقدم کاملاً "توضیح داده" و "تشریح شد"، تقریباً از جانب تمام جریانائی که به هر عنوان به خود چپ میگویند محکوم و طرد شد. حزب حکمتیست هم موضع اینها را در بیانیه "دریغ از یک جو شرف" پاسخ داد.

اما در نقد این جریان توجه اساساً به جنبه پلیسی امنیتی، کینه توزانه و لجن پراکنانه موضع اینها جلب شد و همه به حق این جنبه را محکوم کردند. اما عدم حساسیت اکثر نقادین نسبت به سیستم فکری و نتیجه گیری های سیاسی پشت مواضع

جریان آثرین – مقدم بشدت نگران کننده است. عدم توجه تقریبا کل چپ به بحث های سیاسی اینها و عدم حساسیت به مبانی فکری این خط در واقع انعکاس فقدان یک استخوان بندی مارکسیستی در این چپ و در نتیجه آسیب پذیری مجدد چپ در مقابل عروج یک جریان توده ایستی جدید در سیاست ایران است.

در این رابطه البته باید بهمن شفیق را مستثنی کرد و از کار خوب او یاد کرد. بهمن شفیق علیرغم نواسانات کاملا آشکار در تبیین رابطه سیاست، قدرت، حزب و همچنین در ارزیابی از گذشته این جریان، بر نکات بسیار با اهمیتی در نقد تئوریک ایرج آثرین و رضا مقدم انگشت گذاشته است و به درست استدلال کرده است که این جریان یک جریان نئوتوده ایستی است. همینطور باید به نوشته خوب محمد فتحی در نشریه پاسخ اشاره کنم که تلاش کرده است که پاسخ های این جریان به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سیاسی محک بزند.

در این سخنرانی می خواهم مسئل کم که جریان آثرین – مقدم یک جریان توده ایستی است. این جریان درست همان نقشی را بازی می کنند که اکثریت و حزب توده در سالهای ۵۷ – ۶۳ بازی کردند. حزب توده و اکثریت سال ۵۹ تا ۶۷ را نباید با امروز جریان آثرین – مقدم مقایسه کرد. باید آنها را با توده ای ها و چریک های سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت – قبل از جمهوری اسلامی محک زد. به یاد بیاورید که آنها هم از مبارزه کارگری حرف میزدند، در سندیکاهای موجود فعال بودند و هنوز با رژیم همکاری نکرده بودند. آثرین و مقدم، به نظر من، کیانوری ها و طبری های امروز ایران هستند.

می خواهم استدلال کنم که همراهی کومله با این جریان چیزی جز یک سقوط عمیق سیاسی برای کومله نیست و هشدار دهنده است. نفوذ اینها در رهبری کومله میتواند کومله را از یک جریان منفعل به جریانی فعال اما فعال علیه میلیتانی، علیه مبارزه جویی و علیه حق طلبی در جامعه ایران بکشانند.

می خواهم نشان دهم که افشا کردن مبانی فکری و سیاسی اینها و ایزوله کردنشان شرط سلامت پرتلاریای انقلابی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر، و اصولا هر نوع حرکت سرنگونی طلبانه ای است. چون به اعتقاد من اینها در صف مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی ایستاده و فعال شده اند. ادعا نامه دانشگاهی که اینها برای محاکمه داب و کمونیستها تشکیل دادند حتی در جزئیات همان ادعا نامه وزارت اطلاعات است که به زبان مارکسیستی نوشته شده است. اما این مارکسیسم همانقدر مارکسیسم است که افاضات کیانوری و طبری مارکسیستی بودند. ایرج آثرین

به درست در این نوشته آخر خود میگوید که در این ماجرای که به وجود آمده یک صف بندی جدید در عرصه سیاست ایران به وجود آمده است. من هم موافقم اتفاقی که افتاد این بود که این کمونیسمی که در این جریانات خود را در صحنه سیاست ایران جلو کشید در مقابل خود یک ضد چپ، یعنی جریان توده ایستی آثرین – مقدم، را شکل داده است و این جدید است.

به نظر من باید به استقبال آن جریان رفت و نباید منتظر بلوغ توده ایسم شد و باید دانشگاه اینها برای محاکمه کمونیستها را به دانشگاه کمونیست ها برای محاکمه نئوتوده ایسم تبدیل کرد. با این تفاوت که محکمه ما تنها به رسوا شدن و ایزوله شدن این جریان ختم میشود و محکمه آنها به شکنجه بیشتر و مجازات زندان برای کمونیست ها.

خواباندن گرد و خاک:

وجدان و شرافت طبقاتی است

قبل از وارد شدن به اصل بحث ناچارم گرد و خاکی که اینها برای استتار خود برپا کرده اند را کمی بخوابانم تا خواننده بتواند تصویری واقعی و واضح تر از اختلافات را ببیند و تصمیم بگیرد. ایرج آثرین و رضا مقدم تاکتیک خاص، و البته پا خورده ای، در بحث دارند. بحث را با هزار دروغ همراه میکنند و گرد و خاکی به پا میکنند تا در پوشش آن مواضع مشعشع شان را با تضمین یک پیش داور به خورد خواننده دهند. خواننده اگر از هزار دروغ اینها تنها یکی را هم باور کند در صدور حکم محکومیت ما محتاج دقت در صحت و سقم هیچ یک از استدلالات تئوریک و سیاسی آثرین – مقدم نخواهد بود. در پس این گرد و خاک قرار است خواننده قبل از وارد شدن به اصل بحث یک تصویر جعلی از جایگاه و مواضع دو طرف پیدا کند. قرار است خواننده چشم بسته این جنگ را جنگ خیر و شر ببیند. یک طرف این جنگ، طرف خیر، ایرج آثرین و رضا مقدم، دو شخصیت نستوه در دفاع از مارکسیسم، در دفاع از انقلاب کارگری، دو شخصیت مورد فحاشی و تعرض تبلیغاتی قرار گرفته و خلاصه دو فرشته سیاسی قرار دارند و در یک طرف دیگر، طرف شر، ما، کسانی که به مارکسیسم پشت کرده ایم، کسانی که نه تنها انقلاب کارگری را به آمریکا و اسرائیل فروخته ایم، بلکه کل اعتراض دانشجویان را قربانی اهداف خود کردیم، و در یک کلام شر مطلق قرار گرفته اند. به راستی اگر کسی تنها یک درصد این تصویر را به پندیرد چه احتیاجی به تعقیب استدلال ها ما و یا دقت در سیاست آثرین – مقدم دارد؟ ظاهرا این درس قدیمی است که اینها تازه از آکادمیسم نوکر در دانشگاه های غربی

آموخته اند. در نتیجه باید لااقل بخشی از این گرد و خاک را بخوابانم.

در نوشته دیگری در باره رویدادهای آخر امسال و تعرض رژیم به دانشجویان چپ و کمونیست اشاره کردم که این رویداد ها باید به نسل جوان کمونیست های ایران نشان داده باشد که چقدر وجدان و شرافت را منافع سیاسی شکل میدهد. ادعا های آثرین – مقدم یک بار دیگر این حکم را مسجل میکند. دروغ های اینها "کج کردن" واقعیت یا "تاب دادن" آن نیست. جعل است. آنچه که در پائین به آن اشاره میکنم نه به ترتیب اهمیت است و نه تمام تصویری کاذب اینها. تنها مثنی نمونه خروار است.

۱- ایرج آثرین میگوید ایشان و رفقای شان از نوشته پلیسی سایت "تریبون مارکسیستی" خبر نداشته اند و ما بیخود آن را به ایشان و رفقای از همه جا بیخبر شان بسته ایم تا فحاشی کنیم. ایشان سر راست دروغ میگویند.

- دوستان ظاهرا از همه جا بیخبر آقایان آثرین و مقدم در کشور های مختلف قبل از اینکه این نوشته روی سایت "تریبون مارکسیستی" برود آن را برای خیلی ها ای میل کرده اند. اگر بگویند نه میتوانیم نام ارسال کننده ها از سوئد و انگلیس و ای میل های آنها را منتشر کنیم. سایت آزادی بیان به چند مورد اشاره کرده است.

- سایت "تریبون مارکسیستی" که نوشته اصلی روی آن است یک وبلاگ ناشناس نیست. این سایتی روی یکی از سرور های کومله است. این سایت قانونا متعلق به کومله است که در چارچوب بده بستان های رهبری کومله در اختیار آثرین و شرکا قرار گرفته است.

- ایشان اول از این نوشته اظهار بی اطلاعی میکند و جسارت بر عهده گرفتن مسئولیت آن را ندارد اما کل نوشته "نوران سپری شده ..." از سطر به سطر آن نوشته پلیسی دفاع میکند و آنرا علامت پیشرفت خط خود میدانند. در نتیجه این که ادعا میکند "من خبر نداشتم" دروغ است.

۲- آثرین و مقدم می گویند همه کسانی که با ایشان و خط شان مخالفت کرده اند جریانات کمونیست کارگری بوده اند که فحاشی و شانتاژ کرده اند. و بعد البته از میان کل "جریانات کمونیست کارگری" همه چیز را بر سر حکمتیست ها و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میشکنند.

بند بند این ادعا دروغ است. واقعیت این است که کل چپ و همه انسانهای شرافتمند از سیاست اینها

اظهار نفرت کردند، هر کس در صف نیروهای سیاسی که نره ای شرافت انقلابی داشت در مقابل پاپوش دوزی توده‌ایستی آترین - مقدم ایستاد. و این افراد مطلقاً محدود به حکمتیست ها نبودند. بهمن شفیق، بهرام رحمانی و سائتهای و شخصیت های دیگری که به ما سمپاتی ندارند و از همه مهمتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که از خود در مقابل پاپوش دوزی آترین - مقدم دفاع کردند، حکم کذب این تصویر سازی را صادر کرده اند. این تصویر سازی برای پوشاندن دست ردی است که کل چپ به سینه اینها زده است. برای گذاشتن ما به جای خودشان در موقعیت محکوم در مقابل شرافت انقلابی در صف مخالفین جمهوری اسلامی است.

۳- ایرج آترین و رضا مقدم میگویند که آنها قربانی فحاشی ما شده اند. کدام فحش؟

حزب حکمتیست در اطلاعاتی "دریغ از یک جو شرف" از اینکه آترین و مقدم خود را از این اقتضاح کنار نکشیده اند اظهار تاسف کرده است. این فحش است؟

فحاشی های آقای آسنگران را به حساب ما مینویسید؟ ایشان به شما بیشتر لنترانی با کرده یا به ما؟ آیا ما هم میتوانیم همه فحاشی های حزب توده یا لیبرال هائی مانند پیمان عارف به حکمتیست ها را به حساب شما بنویسیم؟ اینکه به نظر ما شما همه یک طیف هستید به ما حق میدهد هر چه پیمان عارف گفته یا حزب توده میگوید را را به حساب شما بنویسیم؟ یا این چنین انتساباتی حق انحصاری شماست؟ با این شیوه باید منتظر باشیم چه چیز های دیگری را به ما نسبت دهید؟ توسل به این شیوه ها علامت ورشکستگی سیاسی نیست؟

۴- "فحاشی های ما اینها هستند:

در هنگام تولد جریان آترین - مقدم شان ما گفتیم که از نظر سیاسی اینها انعکاس دوم خرداد هستند. آنها پاسخ دادند که ما از اسرائیل و آمریکا پول میگیریم. ظاهراً در مکتب پست مدرنیست آترین حکم ما فحاشی است و نسبت دادن ما به اسرائیل و آمریکا تحلیل سیاسی!

گفتیم اینها تنها حزب استعفا هستند: قصد مبارزه متشکل ندارند، تحزب سیاسی را نفی میکند و صرفاً تلاشی برای خانه نشین کردن تعداد هر چه بیشتری از کمونیست ها هستند. گفتیم نه میخوانند و نه میتوانند حزب درست کنند. مگر در این ۱۰ سال کاری خلاف این پیش بینی های منصور حکمت را انجام دادند؟ مگر امروز همه این پیش بینی ها به اثبات نرسید است؟ در سال ۱۹۹۹، بقول خودشان، صد و بیست نفر از کمونیست های جامعه ایران را از حزب کمونیست کارگری جدا

کردند و حتی امروز به این کار خود افتخار میکنند. این صد و بیست نفر چه شدند؟ جز گروه دو نفره آترین- مقدم بقیه کجا رفتند؟ خانه نشین کردن ۱۲۰ نفر از کمونیست ها را که در یک حزب کمونیستی لاقال علیه جمهوری اسلامی مبارزه میکردند افتخار است؟ خانه نشین کردن آگاهانه و سیستماتیک کمونیست ها کاری است که بورژوازی بابت آن خرج میکند، زندان و پلیس و روشنفکر میسازد. رضا مقدم در کتاب وصله پینه جدید خود نوشته است که ما به ایشان گفته ایم "شکنجهرگر". دروغ می گوید. ایشان اگر نره ای شرف دارد باید ارجاع بدهد که کجا به ایشان یا دوستان شان شکنجه گر گفته ایم.

واقعیت این است که سال ۹۹، در اوج کمپین اینها برای راه انداختن استعفا از حزب کمونیست کارگری و خانه نشین کردن کمونیست ها، در یک نامه شخصی، برای رفیقی قدیمی که آن روز با آنها رفت و امروز با آنها نیست، گفتم اینها حرفهائی را می زنند که رژیم به زور از زبان توابع ها بیرون میکشید. توابع ها را میزند، ماه ها در تابوت میخوانند، چندین بار اعدام نمایشی میکردند، رفقای شان را در مقابل شان اعدام میکردند، و آنها را میشکستند به این امید که فعالین سیاسی را خانه نشین شان کنند. توابع قربانی بود و هیچ تقصیری نداشت. ولی کسی که در اروپا نشسته است و از روی منفعت سیاسی اش این کار را میکند چه باید نامید؟ آترین و مقدم برای پوشاندن معنی سیاسی حرکت خود و به جای دفاع از این دستاورد سیاسی خود گرد و خاک "شکنجه گر" را پر پا میکنند.

۵- ایضاً رضا مقدم در همان کتاب "وصله پینه" خود میگوید چون کورش مدرسی "طرفدار تشکیل دولت با گنجی بوده است" و ایشان بنده را افشا کرده اند من به ایشان بد و بیراه گفته ام! میشود از ایشان خواهش کنیم لاقال به سیاق آکادمیک

های نوکر در دانشکده های علوم اجتماعی در غرب لطف کنند و ارجاع بدهند این را از کجا آورده اند؟

عدهای شارلاتان سال ۲۰۰۴ "کشف کردند" که اصلاً کورش مدرسی میخواست با جمهوری اسلامی و با جاریان دولت موقت تشکیل دهد! همه آنروز به حماقت این شارلاتان ها خندیدند. خود آنها هم امروز حتی رویشان نمیشود این مزخرفات را تکرار کنند. آیا توقع بیجائی است که از رضا مقدم بخواهیم لاقال اگر میخواست به ما لجن به پراند لجن نامه دیگران را درست بخواند؟ گنجی را از کجا آوردید؟

۶- هر دو ادعا میکنند که میگویند که از اول میدانستند که بحث حزب قدرت سیاسی بحث چشم دوختن به آمریکا و اسرائیل است. این ادعائی

است که به مصلحت سیاسی خط آترین - مقدم بعداً اختراع شد و امروز به دروغ به بحث مربوط به جدائی اینها ارجاع شده. پائین تر به مضمون سیاسی این ادعا اشاره خواهم کرد. اما بحث حزب و قدرت سیاسی در سال ۹۹ از جانب مقدم با سوال "پس شورا چی شد؟" و از جانب آترین با سکوت کاسبکارانه روبرو شد. تازه بعداً که بهمن شفیق بحثی را شروع کردن این دو وسط پریند و بعد از استعفا کارت بلانکیسم را دست گرفتند. آنوقت بحثی از آمریکا یا اسرائیل در میان نبود. آمریکا و اسرائیل، بعد از انقضای حزب استعفا، بنا به مصلحت سیاسی، اضافه شد.

همان وقت به آنها هشدار دادیم که این دروغ است و نتیجه این دروغ این خواهد شد که اگر کسی را در ایران به اتهام عضویت در حزب کمونیست کارگری بگیرند او را متهم به همکاری با اسرائیل میکنند. توجه نکردند. از آنها به دلیل نشر اکاذیب شکایت کردیم. آترین و مقدم چاقو که از دستشان افتاد، قلم بدست گرفتند و "کشف کردند" که اصلاً بحث حزب و قدرت سیاسی در رابطه با گرفتن پول از اسرائیل مطرح شده است! این عمق وجدان سیاسی و آکادمیک اینها است.

۷- در شماره اخیر نشریه "بارو"، که به سردبیری ایرج آترین منتشر میشود، در مقاله "علمی" دیگری ایشان یک بار دیگر ما را متهم به وابستگی به اسرائیل و آمریکا کرده اند. ادعا کرده اند که ما میخواهیم با دلار و شیکل (واحد پول اسرائیل) انقلاب کنیم! این در حالی است که ما شاید تنها حزب مهم اپوزیسیون هستیم که از هیچ دولتی کمک نمیگیریم. البته اگر کسی به ما کمک ببقید و شرط میکرد قبول میکردیم ولی این کار را نمیکند. اما در پس این دروغ یک حقیقت دیگر نهفته است. حقیقتی در مورد خود جریان آترین-مقدم.

ببینید، واقعیت این است که اینها با دلار، دینار یا هر واحد پول دیگری مشکلی ندارند. مشکل شان با شکل اسرائیل است. این ها میدانند مثلاً آمریکا مستقیماً از نظر مالی به کومله کمک میکند. ابراهیم علیزاده در یکی از سخنرانی های خود همین را تایید میکند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که کومله از آمریکا کمک مالی بگیرد ایراد فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی ببیند باید این ایراد را در سیاست کومله در قبال آمریکا، انعطاف یا سازش با آمریکا و سیاست های آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی آمریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست.

اما ریاکاری ایرج آترین و رضا مقدم در این است که علیرغم همه اتهاماتی که به ما میزنند،

علی رغم "ایراز انزجار" از سندیکالیست هائی که به ادعای اینها با آمریکا رابطه دارند، نه تنها به کومله انتقادی ندارد، بلکه در استفاده از امکانات کومله و بهره بردن از محصولات این دلار سر سوزنی به خود تردید راه نمیدهند. اصلا به روی خود نمی آورند که هزینه همین سروری که سایت "تریبون مارکسیستی" روی آن است، هزینه تلویزیونی که ایشان برای انتشار نظراتشان از آن استفاده میکنند را دلار آمریکا یا دینار مام جلال پرداخته است!

اینها حتی با دینار صدام حسین هم مشکلی نداشتند. در زمانی که با هم در حزب کمونیست ایران بودیم، کومله از دولت عراق کمک مالی میگرفت و آن را مخفی هم نمیکرد. ایرج آذرین و رضا مقدم با همین کمک مالی برایشان بلیط سفر به اروپا تهیه شده و خرج شان منت ها در اروپا داده شده است. ما این رابطه را نه آن روز بد میدانستیم و نه امروز در آن رابطه ایرادی نمی بینیم.

آذرین و مقدم هم ظاهرا همینطور اند در نتیجه اینها مشکلی با دلار و دینار و هیچ پول دیگری ندارند. کارت آس محکومیت ما کلمات شکل و اسرائیل است. اینها دلار و آمریکا را میپرانند تا بتوانند همراه آن شکل و اسرائیل را به ما ببینند. و واقعیت این است که تفاوت شکل با دلار و دینار تنها در یهودی بودن دولت صادر کننده شکل است. و گر نه گمان نمیکنم هیچکدام بتوانند در ارجحیت دولت بوش یا دولت مالکی بر دولت اولمرت یک سطر روی کاغذ بیاورند.

آذرین و مقدم دارند به فضای آنتی سمیت، ضد یهودی گری جمهوری اسلامی پشت میدهند. با این اتهام دارند روی روحیه ضد یهودی گری در میان فعالین کارگری و روشنفکران چپ شرق زده - اسلامی سرمایه گذاری میکنند. مشکل ایرج آذرین نفهمیدن مارکس، انگلس یا لنین نیست. میخواهد در یک حکومت اسلامی از آنتی سمیتسیم علیه مخالف خود استفاده کند. این اوج پابندی اینها به حقیقت است.

۸- در جریان افتضاح اخیر و در مقابل محکومیتی که گرفتند، اعلامیه ای به امضای "جمعی از کارگران سقر و سندانج" علیه ما، بویژه علیه برهان دیوارگر و کورش مدرسی، صادر شد. در این اعلامیه هر اتهامی که در کیسه داشتند مجددا نثار ما کردند. همان وقت سایت آزادی بیان نشان داد که این اعلامیه ربطی به کارگران بیخبر سقر و سندانج ندارد. دوستان اینها، در لندن، که نه کارگر هستند و نه ساکن سقر یا سندانج این اعلامیه را صادر کرده اند. آی پی فرستنده آن رو شد، حتی روشن شد که نویسندگان در لندن دانشجو و مقاطعه کار هستند.

با همه اینها رضا مقدم کاوه حیرری را، که تنها چند ماه است به خارج کشور آمده و هویت و محل سکونت خود را پنهان هم نکرده است، متهم میکند که به دروغ خود را عضو دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میخواند. و یازمائی که کاوه عباسیان سخنگوی داب سعی میکرد دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از زیر ضرب جمهوری اسلامی در ببرد و در ایران در به در بود، ایشان اعلام میفرمایند که در خارج هستند. صرف نظر از دروغ بودن این ادعا ها، واقعا اگر جغرافیا اینقدر مهم است و اگر شغل آدم ها اینقدر تعیین کننده است، آیا رو کردن محل زندگی و شغل آذرین و مقدم دلالتی بر صحت و سقم نظرات سیاسی آنها دارد؟ آیا برای توضیح نظرات آنها میشود این اطلاعات را علنی کرد؟ این اطلاعات اهمیت سیاسی دارند؟ واقعیت این است که اینها از پرنسب های مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی سو استفاده میکنند و گر نه وارد این گود نمیشدند.

۹- آذرین و مقدم برای جلب احترام در میان چپ جوان ایران تاریخی از مبارزات خود علیه حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت را اختراع کرده اند که اصلا وجود ندارد. ظاهرا اینها با طرح بحث حزب و قدرت سیاسی از جانب منصور حکمت متوجه چرخش او از مارکسیسم شدند و آذرین و مقدم با پرچم دفاع از مارکسیسم و منفعت طبقه کارگر وارد میدان یک نبرد بی امان شدند.

مضمون سیاسی کاری که اینها در آن دوره کردند را بالاتر توضیح دادم. اما حتی از نظر ثبت وقایع این ادعا دروغ است. اینها تا وقتی از حزب کمونیست کارگری جدا نشده بودند حتی یک کلمه نگفتند. وقتی جدا شدند رضا مقدم یک پاراگراف نوشت که "انتقال صورت نگرفت!" همین. اینکه این جمله چقدر مفهوم هست یا نیست، مسئولیتش با من نیست. گفت قرار بود این حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر منتقل بشود که نشد. و این را ایشان در سکوت خود کشف کرد و تا لحظه جدائی هیچکدام از ما را در این یافته خود شریک نکرده بود. ایرج آذرین حتی این را هم نگفت. ایشان پنج شش سال محو شده بودند، نبودند. ایشان حتی در یک جلسه یا در یک نوشته اظهار نارضایتی هم نکرده بودند. نه ایرج آذرین مبارزه ای کرده است نه رضا مقدم حرفی زده است. نه در جلسه ای شرکت کرده اند نه یک کلمه گفتند و نه یک کلمه نوشتند. نه جرات کردند در جلسه ای حضور پیدا کنند و مثل همه ما بایستند، حرف بزنند و اجازه بدهند بقیه به آنها انتقاد کنند، قضاوتشان کنند، رد یا قبولشان کنند. تاریخی برای خود ساخته اند که، خیلی ساده، اصلا وجود ندارد.

۱۰- می گویند که حزب ما (حزب حکمتیست) به حمله آمریکا به ایران امید بسته است تا گارد آزادی راه بیندازد. واقعیت این است که در صحنه سیاسی ایران جز اینها کسی وقاحت لازم را برای معرفی سر راست ترین و صریح ترین نیروی مخالف حمله آمریکا بعنوان طرفدار آمریکا را نداشته است. لابد این علاقه ما به حمله آمریکا به ایران پشت بند دلار هائی است که ما از آمریکا میگیریم! یک مطلب یا یک مصوبه ما را نشان بدهید که بشود از مشتق دهم آن هم چنین نتیجه گیری را کرد.

۱۱- بالاخره، شاه بیت آخر آنها این است که میگویند آنها کار پلیسی نکرده اند. حزب حکمتیست خودش ارتباطش با دانشجویان دستگیر شده را اعلام کرده است و اینها در معرفی این دانشجویان و توسل به ادعاهای شکنجه گران وزارت اطلاعات علیه این دانشجویان بی تقصیر اند. اینجا سه دروغ به هم تنیده است:

اولا - فرض کنیم که حزب حکمتیست اعلام کرده که این ۵۰ دانشجویائی که دستگیر شده اند متعلق به این حزب هستند. شما چرا این افشا گری پلیسی ما را محکوم نمیکنید؟ بالاخره کار پلیسی کار پلیسی است هر کس آن را انجام دهد، چه شما چه ما. چرا اعلام نکردید که حکمتیست ها با این کارشان جان این دانشجویان را به خطر می نازند؟ مگر چنین کاری به خطر انداختن آگاهانه جان دانشجویان دستگیر شده در پی منافع حقیر سکتی نیست؟ فرض کنیم ما این حقارت را داشته ایم شما چرا سوار این قطار شده اید؟ غیر از این است که اعلام میکنید که میزان الحراره حقارت سنج تان این درجه از حقارت را حتی متوجه هم نمیشود؟ و به هر حقارت و پستی در مبارزه علیه مخالفین خود استفاده میکنید؟

ثانیا - فرضا ما اعلام کرده ایم که دانشجویان دستگیر شده اعضای حزب ما هستند؛ این به شما مجوز میدهد که هر چیزی را که بازجویان اطلاعات به زور شکنجه از این دانشجویان آورده اند و هر چیزی را که به ضرب شکنجه به آنها بسته اند را مسجل پای ما و این دانشجویان بنویسید؟ چرا ادعا نامه دادستان اسلامی را علیه ما و این دانشجویان حقیقت اعلام کنید؟ حقیقت این است که شما شکنجه گر نیستید اما در استفاده "شرافتمندان" از محصول کار این شکنجه گران به خود تردید راه نمیدهد.

چه فرد یا نیروئی در تاریخ سیاسی ایران، چه در زمان رژیم شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی تا کنون از اعترافات زیر شکنجه زندانیان سیاسی علیه آنها و یا علیه سازمانی که به آن منتسب میشوند استفاده کرده است؟ غیر از حزب توده یکی و حتی یکی را نام ببرید. حتی اکثریت هم این

کار را نکرده است. حتی سازمان مجاهدین خلق در رابطه بستن اتهام قتل شریف واقفی به تقی شهم در سال ۱۳۵۴ حاضر نشد به اعترافات شو های ساواک در تلویزیون رژیم شاه استناد کند. مگر در دهه ۶۰ که جمهوری اسلامی تعداد کثیری از مبارزین سیاسی را مجبور به مصاحبه تلویزیونی میکرد یک نیرو حتی یک نیرو پیدا شد که از این اظهارات علیه این مبارزین و یا سازمان آنها استفاده کند؟ چرا انصافاً فقط یک نیرو بود: حزب توده.

ثالثاً - اگر حزب حکمتیست اعلام کرده که این دانشجویان اعضای این حزب هستند، پس اعلامیه هشدار ما، در همین رابطه، که سال پیش صادر شده چیست؟

در آن اعلامیه گفتیم کسی که این دانشجویان را به حزب حکمتیست منتسب میکند پروکاتور پلیس است. مگر یک سال پیش دفتر تحکیم وحدت که در مبارزه با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب اعلام نکرد که اینها حکمتیست هستند؟ مگر لیبرال ها و پیمان عارف اعلام نکردند که این ها اوباش حکمتیست هستند؟ مگر خود دانشجویان اعتراض نکردند که "گرای امنیتی" ندهید؟

از ما نقل قول میآورند که گفته ایم حکمتیست ها در محیط های دانشگاهی نفوذ دارند و از این استفاده میکنند تا آدم های مشخص و معرّفه را به ما وصل کنند و از آن بدتر، اعترافاتی که به زور شکنجه گرفته شده است را حقیقت اعلام میکنند، همه اتهاماتی که پلیس به دانشجویان و حکمتیست ها بسته است را واقعیت اعلام میکنند و استدلالشان این است که "همه میدانند!!" آخرین و مقدم با تکا به بازجویی های وزارت اطلاعات، قبل از حتی تشکیل دادگاه اسلامی، اتهامات وارده به دانشجویان را محرز اعلام میکنند، روی پرونده شان اسلحه میگذارند و هم ما و هم آنها را محکوم میکنند. آخرین و مقدم سالهست در اروپا زندگی میکنند باید بدانند که توسل به چنین روشی قانوناً تأیید شکنجه محسوب میشود و جرم است. این ما نیستیم که به شما شکنجه گر میگوئیم، مطابق همان قوانین کشورهای که در آن زندگی میکنید این استفاده از اعترافات زیر شکنجه و این مسجل نمایانن اتهامات وزارت اطلاعات همکاری با شکنجه گر محسوب میشود. ما به این روش میگوئیم انصاف و استاندارد های توده ایستی.

با این سیستم همه میدانند که مثلاً حزب دمکرات، پژاک یا کومله در کردستان ایران نفوذ دارند، خودشان هم همین را میگویند. آیا نباید منتظر بود که آقایان آخرین و مقدم با هر دستگیری و شکنجه مبارزین سیاسی در کردستان، اتهامات آنها را مسجل و آنها را به این دو سازمان منتسب نمایند؟ واقعا در اختناق اسلامی فاصله ادعای نفوذ یک جریان با انتساب یک عده آدم معین به آن جریان

را نمیفهمید؟ هیچ کس این درجه فقدان فهم و شعور در شمار قبول نمیکند. واقعیت این است که در مخالفت با ما و چپی که به میدان آمده است از همراهی با جمهوری ابائی ندارید.

از همه اینها گذشته اطلاعیه هشدار یک سال پیش ما را هم ننید و ننیده گرفتید، گفته ها و نوشته های ما در یکسال گذشته را هم زیر فرش زدید؟ نگران از سوء استفاده اپورتونیست ها، طی یک سال گذشته و بعد از ۱۳ آذر، در مقابل اتهاماتی که وزارت اطلاعات پخش میکرد، چندین بار به صراحت اعلام کرده ام که "اگر جمهوری اسلامی حکمتیست را طرفداری از آزادی و برابری میداند ما اقتدار میکنیم که این دانشجویان حکمتیست باشند و در این صورت بخش اعظم مردم ایران حکمتیست اند ولی ادعای تعلق تشکیلاتی اینها به حزب حکمتیست یک پاپوش نوزی رسمی برای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است." نشنیدید؟

اینها تنها بخشی از پرده دود و گرد و خاکی است که جریان آذین - مقدم پشت خود را به آنها داده است تا یک توقطبی خیر و شر فطری تصویر شود. آنها سمیل خیر، مظلوم، فحش خورده و تکفیر شده هستند و ما "شیطان رجیم" اصولاً یک جریان "جهود پرست" طرفدار اسرائیل، متکی به آمریکا، ماجرا جو، فحاش، و ... هستیم. تصویر خود خدمت کن جالبی است!

با نکات بالا خواستم لااقل توضیح دهم که نه ما آن شیطان رجیم هستیم و نه آذین - مقدم آن فرشته رحیم به این امید که اجازه بدهیم دیگران بنون پیشداوری قضاوتمان کنند.

بخش ۲

مقدمه:

در بخش اول بحث سعی کردم مقداری از گرد و خاکی که آذین و مقدم برای استتار مواضع خود به پا کرده اند را بخوابانم. تازه وقتی که این پرده ساتر را از بحث های آذین - مقدم و شرکا بتکانید با یک سیستم فکری روشن و جا افتاده و بسیار قدیمی روبرو میشوید. سیستمی که پایه فکری جریانات مختلفی در تاریخ، از جمله توده ایسم بوده است. این پایه ها را به سهم خود در بحث "بررسی تحلیلی انقلاب روسیه: منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" و همچنین در بحث های "کمونیست ها و انقلاب" و "انقلاب ایران و

وظایف کمونیست ها" نسبتاً به تفصیل مورد بررسی قرار داده ام. اینجا، به تناسب فرصت کوتاهی که هست، ناچارم به جنبه هایی از بحث که اهمیت فوری تری دارند محدود بمانم. علاقمندان میتوانند برای تفصیل بحث به این سخنرانی ها مراجع کنند.

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

تبیین دقیق رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی مهمترین موضوع و کلیدی ترین مساله در جنبش کمونیستی طبقه کارگر و بویژه در مارکسیسم است. کلی گویی، قافیه پردازی و ابهام در مورد این مساله نقطه شروع و خاتمه تمایز کل جریانات بورژوائی از کمونیسم پرولتری است.

هر کس، که به هر اعتبار، خود را کمونیست بداند قاعدتاً معتقد است که طبقه کارگر باید روزی انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه باور به اینکه علی الاصول سوسیالیسم خوب است و طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی کند هنوز صف کمونیسم بورژوائی از کمونیسم پرولتری، صف مارکسیسم از اپورتونیسم و صف انقلابی گری پرولتری را از منشویسم، توده ایسم و ناسیونالیسم چپ جدا نمیکند. حتی اگر از جلال طالبانی، قذافی، چاوز و گوردن براون هم به پرسید، تحت شرایطی پای حکم "سوسیالیسم خوب است" امضا میگذارند.

در نتیجه سوال اساسی این نیست که آیا سوسیالیسم خوب است و آیا انقلاب سوسیالیستی روزی لازم است. سوال این است که آن روزی که قرار است طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی کند کی میرسد؟ رسیدن آن روز تابع چه شرایطی است؟ و برای رسیدن به آن روز چه مسیر آگاهانه ای را باید پیمود؟ کوتاه ترین راه برای رسیدن به آن روز کدام است؟ پیش شرط های تحقق "این روز موعود" کدام اند؟ و روزی که طبقه کارگر دست به قدرت میبرد با چه مسائلی روبرو میشود و آیا آماده پاسخ گویی به آنها هست یا خیر و ...

پاسخ به این سوالات است که جنبش های اجتماعی و طبقاتی را از هم جدا میکند. در پاسخ به این سوالات است که راه ها همدیگر را قطع میکنند، یکی انقلاب سوسیالیستی میکند و دیگری در مقابل آن به ضد انقلاب میپیوندد. همانطور که اشاره کردیم، کسی که در مورد رابطه زنده و بسیار دینامیک طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی مبهم یا هپروتی باشد، اگر بخواهیم به او ارفاق کرده باشیم، باید بگوئیم که از مارکسیسم هیچ نفهمیده است.

رابطه عملی و پراتیکی طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی هسته اساسی کمونیسم پراتیک مارکس است. مارکس صرفاً اعلام نمیکند که سوسیالیسم ضروری است. بلکه مهمتر از همه، مارکس تحقق سوسیالیسم را در سطح پراتیک، یعنی در سطح سیاست هم بکلی متفاوت از متفکران بورژوائی تبیین میکند. تبیین مارکس از این رابطه ریشه در عمق تبیین مارکس از رابطه پراتیک بشر با دنیای پیرامونی خود دارد و تا تجریدی ترین سطح فلسفه ماتریالیسم پراتیک مارکس پیش میرود. رابطه ای که به موجزترین وجه در "تزهائی درباره فویرباخ" توسط مارکس بیان شده است. رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است. در این رابطه دست ببرد تا از مارکس به یک ایدئولوگ - جامعه شناس بورژوائی برسد.

اساس تمایز فلسفه دخالتگر مارکس با متفکرین و سیاستمداران کمونیسم و سوسیالیسم بورژوائی در این است که از نظر مارکس سلطه شیوه تولید سرمایه داری و شکل گیری طبقه کارگر شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی و استقرار جامعه سوسیالیستی فراهم کرده است و انقلاب سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری تماماً به تحقق شرایط ذهنی آن، یعنی آمادگی فاعل این تحول (طبقه کارگر) برای انجام این انقلاب بستگی دارد و بس. به عکس متفکرین سوسیالیستی بورژوائی، از نظر مارکس انقلاب سوسیالیستی مستلزم هیچ پیش شرط دیگری از جمله تکامل نیروهای مولده و پیش رفت اقتصادی و "فرهنگی" نیست. در نتیجه از نظر مارکس تلاش برای سازمان دادن و تحقق انقلاب سوسیالیستی تلاش برای فراهم آوردن شرایط ذهنی آن، یعنی آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام این امر تاریخی است و نه هیچ چیز دیگر. از نظر مارکس در تحقق این "عامل ذهنی" تجربه سیاسی و مبارزاتی طبقه کارگر مهمترین نقش را دارد. در نتیجه برای مارکس، آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی در اساس و ماهیت خود یک امر سیاسی و مبارزتی است نه امور اقتصادی و فرهنگی و این قطب نما و مبنای تمام استراتژی و تاکتیک مبارزه پرولتاریای آگاه برای تحقق انقلاب سوسیالیستی است.

سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است و نه حاصل سیر خودبخودی و درنباله روانه حواث. در غیاب یک حزب کمونیستی پرولتری خواست های مبارزات جاری در جامعه و چپ ترین پرچم در هر دوره انقلابی در چارچوب مقنورات سیستم سرمایه داری باقی میماند.

بستری که طبقه کارگر بر متن آن میتواند این جهش در آگاهی و تشکل خود را طی کند دو مولفه دارد که وجود هر دو خارج از کنترل بورژوازی است و در واقع وجود بورژوازی خود مولد این دو عامل است.

عامل اول مبارزه خودبخودی دائمی طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری است. طبقه کارگر بطور خودبخودی در جامعه سرمایه داری به این مبارزه کشیده میشود. این مبارزه جزء داده و دائمی وجود طبقه کارگر و بورژوازی است، انعکاس رابطه میان این دو طبقه است. تا وقتی جامعه سرمایه داری هست این مبارزه هست و نفس این مبارزه و نفس شرایطی که طبقه کارگر در آن کار و زندگی میکند این طبقه را بسوی اتحاد، بسوی مبارزه جمعی علیه بورژوازی در عرصه اقتصادی سوق میدهد. این مبارزه و این تلاش برای اتحاد رکن وجودی طبقه کارگر است. طبقه کارگر به عکس بخش های مختلف بورژوازی نمیتواند "دست از مبارزه بردارد"، "کنار بکشد" و یا "دنبال زندگی اش برود". دست برداشتن از مبارزه برای کارگر به معنی خودکشی خود و خانواده کارگری است. کارگر با مبارزه اقتصادی زاده میشود و با این مبارزه میمرد؛ مگر اینکه کارگر بودن خود و لذا بورژوا بودن دیگری را از میان بردارد، انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه وجود این مبارزه یک وجه دائمی جامعه سرمایه داری است و هیچ اختناق و یا سرکوبی نمیتواند بورژوازی را از این مبارزه خلاص کند. نتایج این مبارزه خود عامل مهمی در عملکرد شیوه تولید سرمایه داری، در نرخ استثمار و در نرخ سود و گرایش نزولی آن است که خارج از حیطه این بحث قرار میگیرند.

عامل دوم شکل گیری دوره های تلاطم و تحول انقلابی در جامعه است، دوره هایی که سیاست، در مقایسه با مبارزه اقتصادی، برای کل جامعه دست بالا را پیدا میکند، دوره هایی که قدرت سیاسی دولت زیر علامت سوال قرار میگیرد. شکل این دوره ها مستقل از دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی است. دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی چه بخواهند و چه نخواهند جامعه وارد دوره های بحران انقلابی میشود. از آنجا که پایه فراهم آوردن ملزومات ذهنی انقلاب سوسیالیستی آگاهی و تشکل سیاسی و طبقاتی پرولتاریا است و از آنجا که بنا به تعریف در دوره های بحران انقلابی این مسائل به راس کل مسائل جامعه رانده میشوند، در این دوره ها طبقه کارگر میتواند (و نه الزاماً) راه صد ساله در مسیر آگاهی و تشکل خود را در چند روز به پیماید. درست به همین دلیل دوره های تلاطم انقلابی میتواند به دوره زایمان جامعه بورژوائی و تولد جامعه سوسیالیستی تبدیل شود. گرچه وجود این دو رکن در جامعه سرمایه داری جتناب ناپذیر است،

حاصل آنها عمیقاً از پراتیک طبقات، دولت و احزاب سیاسی تأثیر میپذیرند. همانطور که در بالا اشاره کردیم سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است.

کمونیست ها و تاکتیک

طبقه کارگر و توده وسیع زحمتکشانی که سرنوشت آنها بیش از هر چیز به سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است بطور دائم در حال مبارزه هستند و جامعه هم مکرراً از دوران های تلاطم و دوره های انقلابی عبور میکند. اساس تاکتیک در مبارزه سیاسی پرولتاریای آگاه باید این باشد که پرولتاریا را در بهترین شرایط برای جهش لازم در آگاهی، تجربه سیاسی، اتحاد، سازمان درونی و بهترین شرایط در تناسب قوای سیاسی قرار دهد تا بتواند از دوره های تحول انقلابی به عنوان سکوی جهش به انقلاب سوسیالیستی استفاده کند.

به عکس تصور مارکسیسم جزمی و متحجر و به عکس تصور مارکسیسم ملانقطی، تاکتیک پرولتری در هر دوره قابل کپی کردن از هیچ نسخه پیشینی نیست. گنجیم رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است و تاکتیک بیان نحوه انجام این تغییر است نه قافیه باقی و کلی گوئی در مدح انقلاب و پرولتاریا. تاکتیک و روش عمل پدیده های کنکرتی هستند. در هر شرایط در هر زمان و در هر جامعه شکل خاص خود را میگیرد. جمله "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" لنین بیان همین واقعیت است. بحران های انقلابی پدیده های کاملاً کنکرتی هستند. هیچ دو بحران و هیچ دو شرایط انقلابی مانند هم نیستند و تاکنون نبوده اند. در نتیجه اینکه در هر جامعه و در هر شرایط بحران انقلابی به چه موضوع یا موضوعاتی گره میخورد پیچیده، کنکرت، منحصر به فرد و خارج از کنترل احزاب و افراد است. فاکتور های متعدد و پیچیده ای باعث میشوند که یک جامعه معین در یک زمان معین دچار بحران یا تب انقلابی شود.

اما بعلاوه این بحران ها بنا به تعریف کل جامعه را در بر میگیرند و لذا محمل یا موضوعات شکل گیری این بحران ها خود را در قالبی "فرا طبقاتی" عرضه میکنند. طبقات مختلف در این خواست ها شریک میشوند. بخصوص در جوامعی که در آنها استبداد حاکم است و هنوز آزادی سیاسی گسترده وجود ندارد، جنبش برای آزادی های دمکراتیک و گاه سرنگونی دولت حاکم در این محدوده به محمل جنبش ها و انقلابات اجتماعی تبدیل میشود. در نتیجه خواست های محوری در این بحران ها الزاماً در شکل و

محتوی سوسیالیستی نیستند، یعنی تحقق آنها بنا به تعریف نافذ رابطه کار و سرمایه و یا خارج از مقدرات جامعه سرمایه داری نیست. مثلاً در ایران برابری حقوقی زن و مرد، دولت سکولار، سرنگونی جمهوری اسلامی و تامین بیمه های اجتماعی و غیره نافذ حاکمیت سرمایه داری و در نتیجه خارج از مقدرات جامعه سرمایه داری نیستند.

پرولتاریا در این جنبش ها منفعت مستقیم دارد. در این جوامع اختناق و استبداد حاکم اساساً فلسفه خود را در ممانعت از آگاهی و تشکل طبقه کارگر میگیرد. اختناق و استبداد سد مهمی در مقابل آگاهی و تشکل طبقه کارگر است و این دانسته همگانی است که طبقه کارگر، در قیاس با یک جامعه استبدادی، در متن یک مدنیت بورژوازی و در وجود آزادی های دموکراتیک امکان زندگی آسوده تر و امکان مبارزه موثر تری را دارد. در نتیجه طبقه کارگر در گسترش آزادی های سیاسی و باز شدن فضای جامعه منفعت مستقیم دارد. اما علاوه بر طبقه کارگر، بخش هایی از طبقه بورژوا و بخصوص بخش های نسبتاً وسیعی از خرده بورژوازی، دهقانان و تهیستان شهری و روستائی هم در زیر فشار سرمایه در این مبارزه ذی نفع هستند و به آن میپیوندند. حتی بخش هایی از جنبش های بورژوائی و خود طبقه بورژوا در مبارزه برای گرفتن قدرت به این مبارزه میپیوندند. قوم پرستان مختلف، ناسیونالیست ها، لیبرال ها و محافظه کار ها در شرایط مختلف در این صف "همگانی"، "ملی"، "خلق" و "مردمی" میگرند یا میتوانند بگرند.

خصلت فراطبقاتی این بحران ها و این مبارزت جنبش های اجتماعی – طبقاتی مختلف را جلو میکند. سنت های متنوع جلو می آیند و تلاش میکنند که پرچم خود را به پرچم این تب یا این بحران انقلابی تبدیل کنند و جامعه را در جهت سنت و یا جنبش خود سوق دهند، تحرک انقلابی را به ازار و یا تخته پرش پریدن سنت خود به قدرت تبدیل کنند. این طیف بسته به اوضاع میتواند از ناسیونالیسم و فاشیسم تا سوسیالیسم و کمونیسم را شامل شود. در این شرایط توده درگیر در این تحرکات هنوز تفاوت ها را نمیبیند و جنبش را "همگانی"، "فراطبقاتی"، و "مردمی" میبیند. این روحیه حتی به وسعت در میان خود توده طبقه کارگر رواج دارد. روشن است که "عدم آمادگی ذهنی پرولتاریا برای دست بردن به قدرت" خود نشان از وجود این توهم دارد. و بورژوازی برای تضمین سلطه خود و برای نگاه داشتن این جنبش در چارچوب مقدرات جامعه بورژوائی نتورسین ها، رهبران، ژورنالیست ها و کل زراخانه سیاسی و فرهنگی خود را در صف اپوزیسیون به میدان میکشد. تلاش میکند تا کل جامعه و از جمله طبقه کارگر را به زیر پرچم

خود گرد آورد و افق، انتظار و چشم انداز خود را به افق، انتظار و چشم انداز وسیع ترین توده جامعه تبدیل کند.

سوال کلیدی این است که مبنای تاکتیک پرولتاریای آگاه و کمونیست ها در قبال چنین تحولاتی چه باید باشد؟ این یک سوال سیاسی و کنکرت است که جنبش کمونیستی در قرن های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ را به اردوگاه های متفاوت تقسیم کرده است.

سوال این است: در این جدال سیاسی، و البته کنکرت، طبقه کارگر و کمونیستها باید در متن این تحرک همگانی چه سیاستی را در پیش بگیرند؟ آیا باید مستقیماً در مبارزه سیاسی دخالت کرد؟ در چه محدوده ای؟ آیا باید تلاش کرد تا قدرت سیاسی را گرفت؟ چگونه و در طی چه پروسه ای؟ آیا باید اجازه داد قدرت در میان جریانات بورژوائی دست به دست شود طبقه کارگر در این میان از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند؟ و

در پاسخ به این سوالات دو سنت در جنبش کمونیستی (سطح جنبشی، سیاسی و اجتماعی) و متناظر با آن دو سنت در مارکسیسم (در سطح تتوریک) شکل میگیرد.

در سطح تتوریک خط مارکس و لنین در مقابل لاسال، کاتوتنسکی و پلخائف و دیگران جدا میشوند. در سطح اجتماعی هم کمونیسم پراتیک و پرولتری مارکس و لنین از سنت سوسیال دمکراسی، منشویکی و ناسیونالیسم چپ تفکیک میشود.

سنت منشویکی – سوسیال دمکراتیک استدلال میکند که انقلاب پرولتری مستلزم درجه "معینی" از پیشرفت اقتصاد سرمایه داری است که با خود پیشرفت در امر تشکل یابی طبقه کارگر را نیز به همراه می آورد. بر این اساس سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در این شرایط نه ممکن و نه در دستور است. تلاش برای چنین انقلابی ماجرایی و مضرر است. وظیفه پرولتاریای آگاه در این شرایط باید کمک به تضمین این رشد اقتصادی و سیاسی و فائق آمدن بر ناپیگیری های بورژوازی در این زمینه ها باشد، تا پرولتاریا بتواند، مانند پرولتاریای اروپای غربی، خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده کند. نقش پرولتاریا در این تحولات حمایت از این یا آن بخش بورژوازی برای تامین این پیشرفت است. به این ترتیب سوسیال دمکرات ها و منشویک ها از این واقعیت که طبقه کارگر در تحول دمکراتیک جامعه منفعت دارد به این نتیجه گیری میرسند که این طبقه باید نیروی خود را به پشتوانه این یا آن

از نظر مارکس، انگلس و لنین کمونیست ها و طبقه کارگر به تحول دمکراتیک تنها به عنوان پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی نگاه میکنند. در این بینش انقلاب یا تحول دمکراتیک در جامعه نه یک هدف قائم به ذات، که تخته پرش بلاواسطه به یک انقلاب سوسیالیستی است. گفتیم که این تر محوری بحث انقلاب مداوم و یا انقلاب پیگیر مارکس است. مضمون تمام بحث مارکس

در نقد فویرباخ، محتوای تمام پلیمیک لنین علیه منشویک ها و بالاخره تمام بحث منصور حکمت در نقد پوپولیسم و کمونیسم بورژوازی حول همین ایده محوری فورموله میشود.

مارکس و لنین به تفصیل استدلال میکنند که در تحولات دمکراتیک طبقه کارگر باید پیشتر مبارزه علیه ارتجاع و سازمانده انقلاب علیه سیستم باشد. در این متن کمونیست ها باید سازمانده استقلال طبقاتی پرولتاریای انقلابی باشند. باید هدف خود را آماده کردن طبقه کارگر برای دست بردن مستقیم به قدرت سیاسی برای یک انقلاب سوسیالیستی قرار دهند. کمونیست ها بویژه باید پیگیرانه تناقض منافع پرولتاریا با بخش هایی از بورژوازی که فی الحال درون این جنبش هستند را روشن کنند. کمونیست ها باید تضمین کنند که هر قدم در تجربه انقلاب منجر به تعمیق آگاهی و تشکل طبقاتی پرولتاریا شده و بخش بزرگتری از ستمدینگان، زحمتکشان و تهیدستان جامعه به زیر پرچم سیاسی این طبقه گرد آیند.

اتکا به این سیاست است که فاصله میان کمونیسم و دنباله روی و فاصله میان یک کمونیست با یک خرده بورژوازی متوهم نیمه دمکرات رانشان میدهد. برای ما کمونیست ها همه تاکتیک ها در خدمت این امر است. جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان لنین، جمهوری انقلابی منصور حکمت و منشور سرنگونی جمهوری اسلامی و گارد آزادی ما همگی حلقه هایی در این تاکتیک هستند. وجه مشترک تمام سنت هائی که خواسته اند هم سوسیالیست بمانند و هم کمونیسم پراتیک مارکس را کنار بگذارند، درست در دست بردن به این هسته اساسی مارکسیسم است. تفاوت متدیک سوسیالیسم بورژوازی و کمونیسم بورژوازی با سوسیالیسم و کمونیسم مارکس درست در همین حلقه سیاست و تاکتیک است. اگر قرار است پراتیک انسان ها آینده را بسازد، این پراتیک قبل از هر چیز سیاسی است. و فرمول های پراتیکی آئین و مقدم یعنی سیاست آنها در قبل مبارزه انقلابی طبقه کارگر هم دقیقاً در همین متن میگنجد. سنتی که از ۱۸۴۸ و از تولد مارکسیسم و مانیفست کمونیست تاریخ مکتوب دارد.

آئین - مقدم و مبارزه سیاسی

سیستمی که آئین و مقدم جلو میگذارند همان سیستم کلاسیک منشویکی است. سیستمی که وقتی با ضد امپریالیستی گری مخلوط شود، در ایران جز توده ایسم حاصلی نخواهد داشت. آئین معتقد است که امروز دوره انقلاب نیست، جهان و ایران آماده انقلاب نیستند و ایران هنوز یک کشور نیمه صنعتی است. از این مشاهدات نتیجه میگیرد که وظیفه امروزی طبقه کارگر مبارزه برای بهبود

وضعیت اقتصادی خود و برای اصلاحات سیاسی است. در این زمینه باید آماده باشد که از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند. طبقه کارگر باید وزنه اش را پشت این یا آن سیاست جریانات بورژوازی ببرد. تنها کاندید چنین حمایتی بخشی از جریانات نو خردادی هستند که دقیقاً همین پرچم و آرزو را دارند. آئین و مقدم فرموله کننده های سکولار و چپ همان جریان هستند. مشکلشان امروز این است که خود نو خرداد دیگر موجود نیست، در رژیم حل شده است و اینها هم راهی جز همان مسیر اما بارنگ سکولار و چپ را در مقابل خود ندارند. آئین و مقدم وقتی با خنثی تعریف تمایز سیاسی خود با جریانات پرو رژیمی روبرو میشوند ناچار به اختراع سندیکالیسم طرفدار آمریکا میشوند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

آئین برای اثبات استراتژی توده ایستی خود از لنین نمونه می آورد که در اتخاذ سیاست اقتصادی موسوم به نپ از حمایت از بورژوازی نترسید(!) ، یک سیاست بورژوازی را در پیش گرفت و و از بخش هایی از بورژوازی در تمایز از بخش های دیگر حمایت کرد. این یک کلاشی سیاسی و یک کلاه برداری تاریخی به تمام معنی است. چقدر غم انگیز است که کسی که "نقل از مآخذ" حافظه اش زبان زد بود به روزی افتاده است که نیاز سیاسی حافظه اش را از او گرفته است.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند میدانند که سیاست نوین اقتصادی (نپ) که لنین پیش گذاشت اجازه میداد که دهقانان انباشت سرمایه کنند و به اصطلاح سرمایه داری رشد کند. آئین "فراموش کرده است" که در آن دوره اولاً قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود و هدف این سیاست تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر بود و نه توسعه تولید صنعتی. ثانیاً خاصیت نپ نه جبران نیمه صنعتی بودن روسیه و رشد سرمایه داری بلکه مبارزه با گرسنگی و قحطی بود.

آئین حتی به این واقعیت که خود سابقاً ادعا میکرد قبول داشته، پشت میکند. آئین تا زمانی که جبهه سیاسی خود را تغییر نداده بود قبول داشت که تصمیمات اقتصادی دولت ها در دوره انقلابی منشا سیاسی دارند و نه منشا منفعت بلاواسطه اقتصادی طبقه حاکم. همین واقعیت ساده در سال ۵۷-۶۲ که جمهوری اسلامی سرمایه های بزرگ و بانک ها را "ملی کرد"، توده ای ها و پوپولیست های آن روز را به تنز متری بودن خمینی رساند. امروز آئین که همان اردوی فکری پیوسته است به همان نتیجه میرسد که حزب توده و اکثریت از معنی "سوسیالیستی" سیاست خمینی رسیدند. سیاست و نگرش دیروز حزب توده، امروز آئین - مقدم را در سنگر جمهوری اسلامی قرار میدهد.

هسته اساسی متولوژیک لنین هم در جدال با اکونومیست ها، منشویک ها و انترناسیونال دوم درست در همین نکته بود. از نظر مارکس و لنین سوسیالیسم تئوری "معاد ماتریالیستی" و ظهور "مهدی موعود سوسیالیست" نیست. تئوری عمل انقلابی طبقه کارگر برای سازمان دادن جامعه سوسیالیستی است؛ انقلابی که شرایط عینی آن فراهم است و تحقق آن مستلزم تحقق شرایط ذهنی یعنی آگاهی پرولتاریای انقلابی است. این انقلاب تنها نتیجه پراتیک آگاهانه طبقه کارگر میتواند باشد. این بینش است که لنین را چه در تئوری حزبی و چه در تاکتیک در انقلاب ۱۹۰۵، در مبارزه با امپریالیست ها و انحلال طلبان، در سیاست در قبل مسئله ملی، در انقلاب ۱۹۱۷، در تزه های آوریل، در جنگ اول جهانی و ... بطور دائم و پیگیر در مقابل منشویک ها، و بعداً کل انترناسیونال دوم قرار میدهد.

لنین، به درست، می گوید که یک مارکسیست پراتیک که میخواهد انقلابی را نقشه ریزی کند (و نه منتظر آن بماند) نمی تواند در بسیاری از مواقع مانند ژاکوبینیست ها و بلانکیست ها نقشه نریزد و به اصطلاح "توطئه" نکند. طبقه کارگر نمیتواند و نباید منتظر تکامل تاریخ شود. این کار همراهی با بورژوازی است. ما هم در کنار لنین قرار میگیریم وقتی که میگوید که اگر شما از ژاکوبینیسم و بلانکیسم نقشه ریختن و بدست گرفتن ابتکار را می فهمید، آنوقت من ژاکوبینیست و بلانکیست هستم. ایرج آئین و رضا مقدم ما را متهم میکنند که می خواهیم طبقه کارگر را "جلو بیندازیم" تا "خودمان" قدرت را بگیریم! چه اتهام سنگینی!!! آنهم از طرف کسانی که خود را زمانی انقلابی مینامیند.

مارکس را از چشم ایرج آئین خود ایرج آئین گریز کرده است. "فیلسوفی" که به مبارزه طبقاتی علاقه دارد. همین. به آن چیزی که علاقه ندارد هسته مارکسیسم یعنی پراتیک انقلابی است. مارکس به دفعات می گوید که کشف طبقات متعلق به من نیست. فیلسوفان و تاریخ نگاران بورژوازی قبل از من حضور طبقات را کشف کرده بودند.

وجود مبارزه ی طبقاتی در جامعه هم کشف مارکس نیست. خود بورژوازی این مبارزه را کشف کرده بود. آنچه که متعلق به مارکس است این است که موقت بودن و تاریخی بودن این واقعیات و قابلیت طبقه کارگر در تغییر آن همین امروز است. مارکس اعلام میکند که وجود طبقات امری همیشگی در تاریخ نبوده است و امروز مبارزه طبقاتی باید منتج به دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر شود.

این اساس بحث کمونیسم پراتیک مارکس است. ایرج آذرین اما با سرنگ عنصر پراتیک انقلابی را از مارکسیسم خارج کرده و کل ایده دخالتگری را از ماتریالیسم پراتیک بیرون میکشد. آن چیزی که از مارکسیسم باقی میگذارد تنها اعتقاد به مبارزه طبقاتی است که هنوز یک قدم پشت سر ریکاردو و اسمیت قرار میگیرد.

آذرین - مقدم و "پارادایم" سندیکالیسم "آمریکائی"

آذرین با نقطه شروع فلسفی تاریخی خود نمیتواند معتقد باشد که دینامیسم دنیای امروز مبارزه میان طبقه کار و بورژوازی است. در نتیجه در صحنه ای که میچیند، دنیا عرصه جدل میان مدافعین این دنیا و واژگون کنندگان آن نیست. دنیا از نظر این سنت اجتماعی صحنه جدال پرولتاریا و بورژوازی نیست؛ صحنه جدال میان کسانی است که مبارزه طبقاتی را قبول دارند و آنها که ندارند؛ صحنه جدال میان مارکسی است که از مارکسیسم تنها مبارزه طبقاتی را قبول دارد با ماکس وبری که آن را قبول ندارد؛ یک دو قطبی عقب مانده جنگ سردی که امروز حتی کسی آن را بید ندارد. دنیا به روایت آذرین درست مثل آکادمیست های بورژوائی دوران جنگ سرد صحنه جدال دو پارادایم وبری و مارکسی میشود که یکی به مبارزه طبقاتی عقیده دارد و دیگری به همزیستی طبقاتی! این سناریو به آذرین اجازه میدهد که از مارکس به موضع کیانوری عقب بنشیند. آذرین فاکتور دخالتگری مارکس و همه ی چیزی که اصولا هویت مارکس است را از او میگیرد.

گفتیم که با این جهش، آذرین و مقدم در صحنه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک سندیکالیست دو خردادی از کار در می آیند. کنار گذاشتن ضرورت تحزب فعال سیاسی، ضرورت ابتکار عمل سیاسی، ضرورت بدست گرفتن ابتکار عمل برای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط کمونیست ها آنها را در موقعیت حسن کمالی مانندی قرار میدهد. سوال میشود که چگونه تمایز خود را از این نحله فعالین سیاسی موجود در طبقه کارگر تصویر کنند و چگونه خود را در سمت چپ سندیکالیست های واقعی تری مثل یدالله خسروشاهی و یا اسائلو تعریف کنند. اینجا است که نیاز به اختراع پارادایم سندیکالیسم آمریکائی پیدا میشود.

نکته اینجاست که آذرین و مقدم سندیکالیست نیستند. اگر سندیکالیست برنامه ای سیاسی برای تصرف قدرت ندارد، آذرین - مقدم برنامه سیاسی دارند. نقطه شروع حرکت آذرین و مقدم نیاز های اقتصادی طبقه کارگر نیست؛ پلاتفرم سیاسی خودشان است که تماما منشویکی است. این برنامه حول ایده کمک به تکامل صنعتی جامعه چیده شده

است. آذرین سیاسی است. برای تحقق پروژه اش ناچار است در مقابل مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی قرار گیرد. فرق آذرین - مقدم با یک فعال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مانند یدالله خسروشاهی، در همین است. خسروشاهی مبارز حقوق کارگری است. آذرین - مقدم مبارز علیه سرنگونی جمهوری اسلامی میشوند. برای خسروشاهی حقوق کارگران در چارچوب همین اوضاع اصل است، آذرین و مقدم وکلای مدافع تکامل تاریخ و رشد بورژوازی هستند.

آذرین و مقدم در تنگنای توضیح این تفاوت یک فرمول معجزه آسا کشف میکند: سندیکالیسم بر "دو قسم" است. اول سندیکاهایی که به مبارزه طبقاتی معتقد هستند و دوم سندیکاهایی که به عنوان "بیزنس" عمل میکنند؛ یعنی به عنوان فروشنده نیروی کار در بازار سرمایه ظاهر میشوند!

واقعا جالب است. آذرین و مقدم خود را به نفهمی میزنند و کتمان میکنند که اصولا معنای سندیکا و تریدیونیون دقیقا همین است. سندیکا و تریدیونیون برای سرنگونی بورژوازی نیست. اینها نهادهائی هستند برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار به سرمایه داران. تفاوتی که آذرین اختراع میکند کلا جعلی و من درآوردی است. ارزش مصرف آن این است که توضیح بدهد چرا ایشان بعکس بخش اعظم سایر سندیکالیست ها مخالف مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی و حکومت سرمایه داران میشوند.

در این راه البته به سیاق آذرین انواع بادمجان های تئوریک دور این قاب چیده میشود. از جمله تفاوت من در آوردی میان سندیکالیسم در اروپا و در آمریکا است. این تفاوت اختراع کامل آذرین و مقدم است. جنبش اتحادیه ای در آمریکا قبل از هر چیز تاریخ آناشیشستی بسیار غنی و رهبرانی چون جو هیل، ساکو، وانزتی و ... را دارد و چیز کمتری از جنبش اتحادیه ای انگلیس یا سوئد را ندارد. واقعا آذرین و مقدم میتوانند در ارجحیت اتحادیه ای مانند ال او (LO) (اتحادیه ارتجاعی کارگری در سوئد) و یاتی یو سی انگلیس با اتحادیه های کارگران اتوموبیل سازی یا معادن در آمریکا توضیح بدهند؟

برای آذرین تئوری تصرف قدرت و تحزبی که این تصرف قدرت را امکان پذیر میکند، و ملزومات سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی یکی دود میشوند و هوا میروند. آن چیزی که باقی میماند اول سازمان دادن مبارزه اقتصادی و دوم مخالفت جدی با آن کمونیسم پراتیکی است که زیر پای اینها را خالی میکند. به همین دلیل کل تحركات و ایده های انقلابی و رادیکال در سیستم آذرین و مقدم لقب اسرائیلی و آمریکائی میخورند. در نتیجه مانند مفتی و آیت الله تصمیم به جن

گیری آمریکائی ها از غیر آمریکائی ها میگیرند. مخالفین اینها، مثل حکمتیست ها، یا فعالین سندیکالیست آمریکائی میشوند هرچند ارتباطی با آمریکا نداشته باشند و دوستانشان، مانند کومله، هرچند از آمریکا کمک مالی بگیرند، ضد آمریکائی میشود. این کل محتوی شامورتی بازی تئوریک آذرین است.

همراه این سیستم است که صندوق جهانی پول، بانک جهانی، لیبرالیسم اقتصادی، بعنوان نیرو های شر، وارد تصویر میشوند و سرمایه دارهای کوچک خرده پا، و جناح دولت گرای جمهوری اسلامی بعنوان خیر به خورد طبقه کارگر داده میشود و کمونیسم آذرین مداح نوعی از اتحادیه گری میشود که با سرمایه دار دولتی در ایران میسازد. و این همان جریانی است که حزب توده، حتی امروز، خود را با آن تداعی میکند. در بخش اول این نوشته گفتیم که مقدم ادعا کرده است که من خواسته ام با گنجی دولت تشکیل دهم! و قول دادم دلیل این ادعای محبر العقول را توضیح دهم. دلیل همین است: مقدم برای اینکه چیز خیلی بدی به ما گفته باشد من را به گنجی وصل کند. آخر گنجی سمبل لیبرالیسم اقتصادی در ایران است وگرنه بنده بی تقصیرم!

آذرین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در شکل های اجتماعی

سیاست آذرین و مقدم به حزب انقلابی احتیاجی ندارد. در نتیجه در مقابل هر نوع بروز تحزب انقلابی کارگری می ایستند. در واقع مکنیسم دفاع از خود آنها تقبیح احزاب سیاسی انقلابی، تقبیح قهر، تقبیح هر بحثی در مورد ضرورت مسلح شدن و دست بردن به قدرت در هر سطحی است.

احزاب کمونیستی در دوره های مختلف به دلایل مختلف دست به اسلحه برده اند. بلشویک ها برای تامین نیازهای مالی خود، علیرغم جنجال و افتضاح منشویک ها، اقدام به مصادره کردند. همین بلشویک ها بعدا برای تصرف قدرت مستقیما خود (بدون اطلاع شورا) دست به اسلحه بردند. کمونیست ها در کردستان در مقابل حمله جمهوری اسلامی مسلحانه از خود دفاع کردند و از این فراتر در مقابل تعرض بورژوازی اپوزیسیون هم یعنی حزب دمکرات به اسلحه متوسل شدند. اینها همه راسا توسط احزاب و جریانات کمونیست و بدون دخالت پارادایم ماکس وبری و اجازه از هیچ سازمان توده ای انجام شده است. کمونیستی که بنا به تعریف اسلحه و توسل به اسلحه را تازمان قیام خود طبقه به عقب می اندازد اگر شارلاتان نباشد یک ابله سیاسی است.

آذرین و مقدم اما مطلقا ابله نیستند. کل تبلیغات اینها در مورد "حزب سیاسی نظامی حکمتیست" یک

شانته‌ز دو خاصیت است. از یک طرف دارند عنصر یا مولفه نظای در مبارزه طبقه کارگر را "خ" و مضموم نشان می‌دهند و از طرف دیگر در مبارزه علیه حکمتیست ها و کمونیست ها جو پلیسی و فشار جمهوری اسلامی را به کمک فرا می‌خوانند.

جمهوری اسلامی با همه شکنجه هایش با همه دستگیری ها و جستجو هایش نتوانست حتی یک قبضه اسلحه را روی پرونده فعالین کمونیست ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بگذارد. همه جا را گشت. همه جا را کند. خانه و زندگی همه را زیر و رو کرد یک قبضه اسلحه را هم نتوانست پیدا کند. آئین و مقدم به کمک جمهوری اسلامی شتافتند. روز روشن اعلام میکنند که اینها اعضای حزب سیاسی - نظامی حکمتیست هستند. واقعا بکار بردن صفت ننگین در مورد اینها توهین به ننگ است.

آئین و مقدم در خطاب به ما می‌گویند "شما اگر اسلحه دارید و در فکر مبارزه های مسلحانه هستید غلط میکنید وارد تشکل توده ای می شوید". باید توجه کرد که بحث آئین و مقدم نه بر سر تفکیک فعالیت های مختلف از هم، بلکه یک بحث اصولی و روی پای خود و ادامه منطقی تئوری و سیاست آنهاست. مستقل از اینکه آیا ما اسلحه داشته ایم یا نه، و آیا ما در این تشکل توده ای فعالیت کرده ایم یا نه، این جمله طلانی کل هسته ضد کمونیستی و ضد انقلابی جریان آئین و مقدم را به بهترین وجه بیان میکند. این جمله تعیین تکلیف با حزب حکمتیست نیست. تعیین تکلیف با یک نوع تحزب سیاسی و محدود کردن دامنه عمل تحزب کمونیستی است.

اگر اینها به تئوری خود وفادار باشند باید اعلام کنند که اصولا هیچ حزبی که اسلحه دارد حق شرکت و فعالیت در تشکل های توده ای را ندارد. آنوقت باید قبل از هر کس با متحدین امروز خود، یعنی کومه له تعیین تکلیف کنند و اعلام نمایند که از آنجا که کومه له مسلح است و بقول این دو تن "به مبارزه مسلحانه هم عقیده دارد" و حزب سیاسی - نظامی هم هست، "غلط میکنید" که در تشکل های توده ای و اجتماعی دخالت و فعالیت میکند.

با این تئوری آئین و مقدم احزاب کمونیستی با حق ندارند اسلحه داشته باشند، یا اگر دارند حق فعالیت سازمانی در جامعه و در تشکل های توده ای را ندارند. از نظر این تئوری حتی احزاب سرنگونی طلبی یا حتی احزابی که به یک نوعی به عمل قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی عقیده دارند، حق ندارند در هیچ تشکل توده ای و اجتماعی فعالیت کنند.

ما هیچ وقت پنهان نکرده ایم که در فکر سازمان دادن قیام علیه کل بورژوازی و جمهوری

اسلامی هستیم و در پروسه زمان سریع ترین، موثرترین و نزدیک ترین راه را انتخاب می کنیم. در سیستم ما، در سیستم مارکس، در سیستم لنین، و در سیستم حکمت تغییر تناسب قوا، آمادگی برای رهبری قیام مسلحانه رکن اساسی برای تغییر اوضاع است. در غیاب این به اپوزیسیون محترم بی قدرت تبدیل میشوید.

اطلاق سندیکالیست راست به آئین و مقدم آوانس به آنها است. اینها اکنون میست نیستند. همان طور که محمد فتاحی هم در نوشته اش گفته اینها دارند از برگ انجیر "مبارزه اقتصادی طبقه کارگر" برای پوشاندن عورت سیاسی خود استفاده میکنند.

آئین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

اگر برای بعضی مشاهده نتایج بلافصل سیستم فکری آئین و مقدم به اندازه کافی روشن نیست، اجازه بدهید با همین سیستم اعتقادی و با همین ارزش ها و افق ها به گذشته برگردیم و نشان دهیم که چرا عنوان منشویک و نئوتوده ای، نه تنها از نظر فکری بلکه از نظر سیاسی برانزده آنها است.

بعد از انقلاب ۵۷ مبارزات کارگری در مقابل تعرض ضد انقلاب بورژوازی به قدرت رسیده بشدت اوج گرفت. تشکلهای کارگری متعدد و مختلفی شکل گرفتند. در این تشکل ها دو رگه سیاسی و جنبشی شکل گرفتند.

یک رگه مستقیم یا غیر مستقیم از گروه های چپ و کمونیستی تاثیر می‌گرفت. این بیشتر رگه شورایی، رگه میلیتانت، حق طلب و بسیار مبارز بود. یک رگه دیگری که رگه ای بود که همین بحث های آئین و مقدم را داشت. می گفت که باید در چارچوب مبارزه اقتصادی سعی کرد صفوف را متحد کرد. ایران نیمه صنعتی است و باید پیشرفت کند. امروز وقت سوسیالیسم نیست. سیاست کمونیستی باید وزنه طبقه کارگر را بدهد پشت این یا آن بخش بورژوازی تا ناپیگری ها را جبران کند و موقعیت طبقه را تقویت نماید. البته همان زمان وقتی این سیستم فکری در ضد

امپریالیستی گری و ناسیونالیسم جهان سومی ضرب میشد، بجای بورژوازی هاری که به جان جامعه و طبقه کارگر افتاده بود، "شمن اصلی" و "خطر عمده" به آمریکا تبدیل میشد. این جریان با هر کس که مخالف بود به او لقب آمریکائی میداد.

در مقابل هر آنکس که نره ای رادیکالیسم و میلیتانیسم از خود نشان میداد در مقابل این جریان ایستاد. تمام چپ انقلابی، تمام کمونیست ها از این جریان مدال آمریکائی دریافت کردند. آئین و مقدم در ابتدای راهی هستند که این خط به پایان رساند.

آنان که انقلاب ۵۷ را بیاد دارند و یا تاریخ آن انقلاب و آنچه بر آن رفت را میدانند، بیاد دارند که هنگامی که جمهوری اسلامی شروع به تعرض رسمی به آزادی های سیاسی و مدنی کرد و هنگامی که توده انقلابی به مقاومت برخاستند یک خط و یک جریان دفاع از آزادی های سیاسی با عناوین آشوبگر، همکار آمریکا، ماجراجو و غیره ملقب ساختند. این خط اعلام کرد که این کارها به "جناح بد" رژیم آتو میدهند، بجای این، باید طبقه کارگر وزنه خود را پشت "جناح خوب" بورژوازی بدهد.

یک نمونه دیگر مقاومت در مقابل تعرض ارتجاع در کردستان بود. کمونیست هایی که در بسیاری از شهر هاستون فقرات انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب و شوراهای شهر و بنکه ها محلات بودند، کسانی که رهبری مبارزات دهقان علیه فئودالها را در دست داشتند، کسانی که اکثرا در کومه له متشکل بودند، تصمیم گرفتند مسلح شوند و قبل از خود جمهوری اسلامی در مقابل خوانین، فئودالها و مرتجعین دست به اسلحه ببرند.

این کمونیست ها بدون اجازه حزب توده و بدون اجازه امثال مقدم و ایرج آئین مسلح شدند. همین توده ای ها اعلام کردند که مسئول کشتارهای کردستان کمونیست های آمریکائی هستند که تشکل های توده ای را قربانی اهداف خود کرده اند. کسانی که آن دوره را تجربه کردند باید بیاد داشته باشند که چه حجمی از ادبیات و بحث علیه این تر ارتجاعی توده ایستی تولید شد که میگفت "اگر مسلح هستید، غلط میکنید که در تشکل های توده ای علنی مانند انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب، سندیکاها، شوراها و بنکه ها فعالیت میکنید". حزب توده رسماً اعلام کرد که گروه هایی که اسلحه دارند می روند درون اتحادیه دهقانان و آنها را بازچه دست خود میکنند. جرم این بود که کمونیست هایی که آن زمان در کومه له متشکل بودند، به درست اوضاع را تشخیص دادند و اعلام کردند که باید اسلحه داشت؛ باید حزب و گروه مسلح ساخت؛ باید قابلیت دفاع از خود در مقابل هجوم ارتجاع را داشت.

فهم یکسانی سیستم فکری جریان آئین - مقدم با توده ایسم آن زمان دشوار است؟ آیا باید منتظر ماند نئوتوده ای ها هم مثل حزب توده این راه را به پایان منطقی و عملی خود برسانند؟

کشتارهای سال ۶۰ - ۶۲ را بیاد دارید؟ بیاد دارید حزب توده و اکثریت چه سیاست و چه استدلالی داشتند؟ مقصر همه اعدام ها، همه دستگیری ها را "چپ روی" غیر توده ای ها اعلام کردند. از اظهارات کسانی که به زور به مصاحبه تلویزیونی کشیده شده بودند علیه خود آنها و علیه سازمان هایشان استفاده کردند.

با این سیستم فکری، دفاع کومه له از حق فعالیت کمونیست ها و مقابله مسلحانه ما با حزب دمکرات کردستان را جریان آئین و مقدم چگونه تبیین میکنند؟ سخت است تصور کرد که حکمی که صادر خواهند کرد تفاوتی با حکم حزب توده و خود حزب دمکرات نخواهد داشت؟

سوال آن روز و سوال امروز این بود و هست که آیا کمونیست ها حق دارند در مقابل ارتجاع مسلح و در مقابل تعرض این ارتجاع به آزادی بیان، به حق کودک، به حق زن، به انسانیت مسلحانه به ایستند؟ آیا ما حق داریم مثلاً کسی که بر روی زنان اسید میپاشد را لااقل فراری دهیم؟ آیا حق داریم کسی که زندگی مردم را سیاه کرده است متواری کنیم؟ یا بترسانیم؟ یا مجازات کنیم؟ این بحث لااقل به قنمت خود حزب کمونیست ایران است و در مباحثی که در آن دوره تحت عنوان حاکمیت انقلابی کومه له و بیانیه حقوق و مردم زحمتکش در سال ۶۲ و بعداً در بحث "دادگاه های انقلابی کومه له و رنجش لیبرال ها" فرموله شدند مکتوب و قابل دسترس اند.

واقعاً سخت است تصور کنید که اگر امروز آئین و مقدم را به آن زمان برگردانیم کجا میستند؟ آیا باید واقعاً این را دوباره امتحان کنیم؟ گمان نمیکنم.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند می دانند که تصمیم، سازماندهی و اجرای قیام اکتبر کار هیچ شورائی نبود. کمیته مرکزی حزب بلشویک زیر فشار و تهدید به استعفای لنین این کار را انجام داد و تا لحظه آخر لنین اصرار داشت قیام باید به نام حزب بلشویک انجام شود. تنها در آخرین رای گیری در کمیته مرکزی به این ایده که قیام باید به نام شورا انجام شود باخت و باخت را پذیرفت.

اگر آئین و مقدم با این سیستم فکری و سیاسی در دوره انقلاب اکتبر بودند، کجا می ایستند؟ اینها اگر آنجا بودند کنار ضد انقلاب می ایستادند. به این دلیل که انقلاب اکتبر سمبل همه آن سیاست ها و تاکتیک هایی است که اینها مخالف آن هستند. لابد اعلام میفرمودند که "اگر مسلح هستید غلط میکنید در شورا فعالیت میکنید".

رابطه جریان نئوتوده ای با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و با فعالین کارگری نمونه های اولیه و کوچک آن چیزی است که اینها انجام خواهند

داد. سوال این است که آیا باید منتظر بلوغ لجن ماند؟

کومه له و "پارادایم" نئوتوده ایسم

رابطه جریان آئین و مقدم با کومه له مهم است. به این دلیل که سرنوشت کومه له برای جنبش کمونیستی ایران مهم است. کومه له گرچه در پایه ای ترین سطح از کومه له دوران حزب کمونیست ایران و قبل از آن بریده است و به حق امروز باید همانطور که منصور حکمت میگفت آن را کومه له جدید نامید، اما این تغییر هنوز در ذهنیت توده های وسیع مردم زحمتکش کردستان و ایران بازتاب پیدا نکرده است. درک این تحول پایه ای در کومه له توسط توده کارگر و زحمتکش ایران جزو همان ملزومات تأمین شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی است. این جهش در ادراکات سیاسی و اجتماعی را توده کارگر در طی تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی میکند. تا آنجا هنوز راهی در پیش است. در نتیجه آنچه کومه له میکند به نام کمونیسم تمام میشود و بر ذهن و عمل طبقه کارگر تأثیر میگذارد. مساله کومه له این است که آنچه که کومه له علی الظاهر نمایندگی میکند در خارج از کومه له قرار گرفته است و آنچه در کومه له مانده، مخلوطی از چپ بی خط با ناسیونالیسم کرد است. این وضعیت باعث شده است که تاکنون ناسیونالیسم کرد بطور دائم از کومه له نیرو بگیرد و نسبت به ناسیونالیسم در ذهن وسیعترین توده کارگر و زحمتکش کردستان توهم ایجاد کند.

مشکل جریان بی خط، محافظه کار و تشکیلات دار کومه له این است که سیاست و تئوری را تنها ابزار منسجم نگاه داشتن تشکیلات مبینند. عجیب است که هنوز بعد از تجربه فعالیت سیاسی و تئوریک کمونیسم منصور حکمت که منجر به جدائی بخش اعظم بدنه آن شد، بعد از تجربه فعالیت تئوریک عبدالله مهدی که منجر به کشاندن بخش دیگر و قابل ملاحظه ای از کومه له به دور یک جریان تماماً فاشیستی شد، امروز این خط فضا را برای جریان نئوتودیستی آئین و مقدم باز گذاشته است. بی خطی، احتیاج به تئوری برای مشغول نگاه داشتن صفوف خود و سرخ نگاه داشتن گونه های سیاسی کومه له و همچنین نیاز به آن تئوری که توجیه گر انفعال کنونی کومه له باشد، جریان آئین و مقدم را برای رهبری کومه له مطلوب کرده است. اما این بار میتواند آخر خط

برای کومه له باشد، میتواند نفوذ این جریان در رهبری کومه له منجر به سر خوردن کومه از یک انفعال مذمن به دامن همکاری با ارتجاع و جمهوری اسلامی شود. خطر این است که کومه له همراه نئو توده ای ها، راهی که حزب توده رفت را به پایان آن برسانند. خیلی ساده حساب کنید که اعتبار فعالیت همه کمونیست هایی که سالها در کومه له فعالیت کردند و همه چهره انسانی و انقلابی که به کومه له دادند، ماسکی شود بر صورت نئوتوده ای ها و به ذخیره جمهوری اسلامی تبدیل شود. سوال این است که کمونیست ها چه در کومه له و چه خارج از کومه له این اجازه را خواهند داد؟

کوروش مدرسی، "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم: بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"، نشریه حکمت، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵، همچنین رک http://www.hekmat.cc/No3/unicode/hekmat3_08Koorosh.htm

کوروش مدرسی، "کمونیست ها و انقلاب"، نشریه کمونیست شماره ۱۵۳، مهر ۱۳۸۶، همچنین رک: <http://www.hekmatist.com/k153korosh2.htm>

کوروش مدرسی، "انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها"، نشریه حکمت، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵، همچنین رک http://www.hekmat.cc/No3/unicode/hekmat3_04_koorosh.htm

مارکس، "تزهائی در مورد فویرباخ" رک <http://marxengels.public-archive.net/fa/ME0134fa.html>

منصور حکمت، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، حکمت شماره ۲ سپتامبر ۲۰۰۵ - شهریور ۱۳۸۴، همچنین رک http://www.hekmat.cc/No02/unicode/Nader_anatomy.htm

www.hekmatist.com